

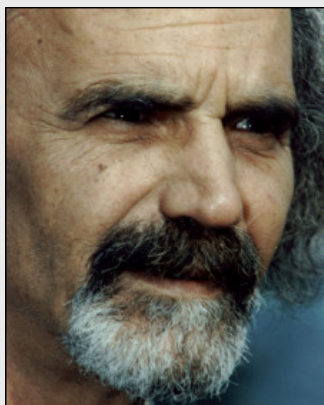
هوشنگ گلشیری؛ نویسنده‌ای برآمده‌ی سنت و مدرنیته

اخبار مرتبط

گفتگو با فرزانه طاهری؛ 'ما هنر زندگی کردن داشتیم'

منصور کوشان

نویسنده، شاعر، پژوهشگر



به مناسبت دهمین سالِ مرگِ نا به هنگام و به ویژه مشکوک هوشنگ گلشیری، می‌توان روایت‌های گوناگونی از زندگی، داستان‌ها و حتی چگونگی مرگ او نوشت.

در واقع، یکی از ساده‌ترین دین‌ها به او، دست کم برای من که دوست و استادم بود، بهره جستن از روایتی چند وجهی با همان شگردی است که او با مهارتی کم‌نظیر در نوشته‌هایش و حتی در زندگی‌اش برگزیده بود؛ شگردی که برآمده زندگی سرخوشانه‌ی او بود و کار سخت‌کوشانه‌اش؛ شگردی که زندگی او را چند بعدی نشان می‌دهد و اثرهای او را لایه لایه یا تو در تو.

با توجه به این اشاره، در این فرصت اندک، نگاهی گذرا به وجهی از زندگی و کار او خواهم داشت، با این امید که بتوانم به سهم خود بخشی از این لایه لایه و تو در تو بودن زندگی و اثرهای او را در آینده‌ای نزدیک به خوانندگان مشتاق شناخت او و اثرهایش بشناسانم.

به ویژه که فراوان از هوشنگ گلشیری نویسنده، معلم ادبیات، کوشنده احیای کانون نویسندگان ایران و مبارز خستگی‌ناپذیر تحقق آزادی و امحای کامل سانسور گفته و نوشته‌اند، اما کمتر از وجه‌های پیچیده شخصیت او سخن رفته یا معرفت‌شناسی داستان‌هایش بررسی شده است.

شخصیت ناپیدای گلشیری

زندگی گلشیری همان قدر مخاطب خود را به چالش می‌کشد که اثرهایش.

در حقیقت زندگی نویسنده و ذهنیت ریزبین و نکته‌سنج او، که متأسفانه نشانه‌های آن در بررسی ساختار داستان‌ها و رمان‌هایش دیده نشده است، کلید شناخت شگرد اثرهای به ظاهر پیچیده یا غامض او است.

منظورم آن وجه از هوشنگ گلشیری است که لحظه‌ای شخصیت خود را به عنوان یک نویسنده متعهد و پیشرو فراموش نمی‌کرد، لحظه‌ای از تلاش در راه صیقل دادن و متجلی کردن هویت خود دست برنمی‌داشت، اما از چنان انعطاف و هماهنگی برخوردار بود که می‌توانست در همه لحظه‌ها هم این باشد و هم آن. هم نویسنده‌ای متعهد و پیشرو و هم دوست و شهروندی همراه، و باز همه این‌ها در پرتو شگرد چه گونه زیستن یا چه گونه از معرفت خود الفت ساختن. یعنی آن ساختنی که داستان‌هایش را هم دلنشین می‌کند و هم تا حدی درک نشدنی یا نامفهوم.

به روایت دیگر، بسیاری هوشنگ گلشیری و داستان‌ها و رمان‌هایش را شخصیتی و اثرهایی می‌بینند مردم‌گریز یا محصور در حلقه "نخبگان".

به رغم این که این برداشت نویسنده مردم‌گریز، دور از شخصیت او است، داستان‌هایش منطبق با خواست او مردم‌گریز است. یعنی هر چه خودش مردمی به طور عام بود، داستان‌هایش نخبه‌گرا به طور خاص است.

شخصیت هوشنگ گلشیری در داستان‌هایش به سختی دیده می‌شود، چرا که منش و هویت خود را در یک عنصر یا یک شخصیت نگذاشته است.

کسی که در جست و جوی نویسنده در داستان‌های او است، تنها در نبض داستان یا لحن حاکم بر آن می‌تواند او را بیابد.

کسانی که داستان‌های او را نخبه‌گرا یا مردم‌گریز می‌دانند (با این فرض که نخبگان را از مردم نمی‌پندارند) در واقع همان برداشتی را دارند که خواست و هدف او بود در نوشتن و نه در زندگی و فعالیت‌های اجتماعی. چرا که از نظر او، ادبیات جدی، یا یک داستان جدی موفق نمی‌تواند مخاطب عام داشته باشد.

وظیفه ادبیات جدی

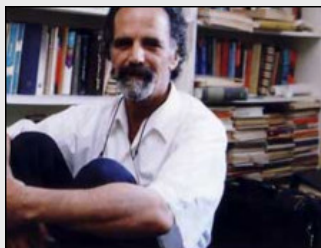
از نظر او، وظیفه ادبیات جدی، برساختن شخصیت‌های نخبه بود. چرا که هیچ جامعه‌ای بدون دست یافتن به شخصیت‌های فرهیخته، نتوانسته و نمی‌تواند راه پیشرفت و تعالی را بی‌ماید.

گلشیری با اعتقاد راسخ به وجود هرم فرهنگی، برای رسیدن به یک جامعه برخوردار از آزادی و عدالت، مسئولیت و جایگاه خود را در رأس این هرم می‌دید. به این وظیفه یقین داشت که نمی‌توان جامعه را به صورت توده‌ها یا گله‌ها دید و یک شبه یا در یک دوره مشخص آن دانش و آگاهی و نهایت معرفتی را به آن شناساند که سزاوار انسان آزاد آگاه و هویت انسانی است.

باور او به شناخت مرحله مرحله یا دوره به دوره، مهم‌ترین و غنی‌ترین سند برای چگونه نگاه کردن و چگونه نوشتن او بود.

از همین رو نیز، داستان‌هایش را چنان می‌نوشت که ذهن و خیال و اندیشه مخاطب را به چالش بگیرد. مخاطبانی را می‌دید به ظاهر اندک که در تداوم و تسلسل حلقه‌های به هم پیوسته‌ای می‌شوند که تا پایین‌ترین لایه‌های جامعه رسوخ می‌کنند.

به بیانی بسیار ساده، گلشیری آگاهانه و با وسواس ویژه خود، نخست داستان‌هایش را برای داستان‌نویسان می‌نوشت؛ برای شاعران، منتقدان و نهایت برای کسانی که فرهنگ و به ویژه ادبیات و تعالی جامعه از مشغله‌های دایمی آنها است.



به این یقین باور داشت که اگر بتواند به عنوان نمونه: ذهن، اندیشه و زبان صد داستان‌نویس یا آفرینشگر ادبیات را چنان بپروراند که می‌شناخت و شایسته می‌دانست، از صد تن، هزار تن و از آن هزار تن ده هزار تن و از آن ده هزار تن یک میلیون نفر آگاه و فرهیخته نسبت به فرهنگ و ادبیات و نهایت جامعه خویش به گونه‌ای سربرمی‌آورند که دیگر دست‌آموز و مهره حکومت‌ها نمی‌شوند.

از همین منظر نیز، بی آن که گونه‌های متفاوت ادبیات، به ویژه داستان و رمان را انکار کند، با توجه به وضعیت ویژه جامعه ایران، خاصه بعد از انقلاب، به هیچ رو ادبیات "ایدئولوژیک"، "ژدانی"، "اسلامی" و مانند اینها را بر نمی‌تافت و یقین داشت این گونه‌های ادبیات، در جامعه‌ای که هنوز به سختی می‌تواند با تکیه به معرفت خود گزینش داشته باشد، بیش از آن که راهگشا و سازنده مسیری برای تعالی انسان و نهایت یک جامعه آزاد و مردم آگاهانه باشد، نتیجه عکس خواهد داد و زمینه را برای تداوم و ایجاد نظام‌های خودکامه، استبدادی و فاشیستی فراهم می‌کند.

بازآفرینی واقعیت، نه روایتی

اگر شعار "ادبیات آینه اجتماع است" را بپذیریم، داستان‌ها و رمان‌های هوشنگ گلشیری به عنوان یکی از مدرن‌ترین و پرشگرددترین نویسندگان ایران، در زیر همین عنوان قرار می‌گیرد.

درست بر خلاف آن چه به ویژه در دهه‌های گذشته در ایران، "ادبیات جادویی" یا "ادبیات رئالیسم جادویی" اشتها یافته است و بسیاری از نویسندگان مدرن به سوی آن گرایش یافته‌اند و کمتر شخصیت‌ها و مکان و زمان اثرهایشان از جامعه روز برآمده است، تمامی عنصرهای داستان‌های گلشیری - چه مستقیم و چه نامستقیم - برآمدهی جامعه روز است.

اگر بسیاری خوانش داستان‌های او را سخت و گاه غامض می‌نامند، به این دلیل است که بر عنصرهای پشتوانه آنها اشراف ندارند.

به بیان دیگر، آن خواننده جدی که فرهنگ و سنت‌های ادبی و هنری ایران را می‌شناسد، نه تنها از خواندن داستان‌های گلشیری روی بر نمی‌تابد، که از جذابیت و کشش آنها لذت بسیار خواهد برد. چرا که به باور گلشیری، وظیفه نویسنده داستان، بازآفرینی واقعیت است با روایتی ویژه خود؛ و نه رونوشت عینی عنصرها و حادثه‌های جامعه یا تاریخ.

ثبت عینی یا گزارش‌نویسی با توجه به ارزش‌های خود وظیفه روزنامه‌نگاران و تاریخ‌نویسان است و نه نویسندگان داستان و رمان.

آن خواننده‌ی جدی که فرهنگ و سنت‌های ادبی و هنری ایران را می‌شناسد، نه تنها از خواندن داستان‌های گلشیری روی بر نمی‌تابد، که از جذابیت و کشش آنها لذت بسیار خواهد برد. چرا که به باور گلشیری، وظیفه‌ی نویسنده‌ی داستان، بازآفرینی واقعیت است با روایتی ویژه‌ی خود؛ و نه رونوشت عینی عنصرها و حادثه‌های جامعه یا تاریخ.

وظیفه نویسنده، ثبت و روایت آن لحظه‌هایی از زندگی و عنصرهای جامعه است که پنهان مانده یا در آن پشت و پسله‌ها گم شده است. بنابراین خواننده‌ای که ادبیات را فراتر از یک سرگرمی ساده و بی هدف می‌داند و از خوانش آن معرفتی را می‌جوید، ناگزیر است که در تمام لحظه‌های داستان با نویسنده - راوی، همراه باشد تا در طول خواندن داستان به عمق آن نیز راه یابد.

به بیان دیگر، جدا از این که مخاطب داستان‌های او، همان طور که اشاره کردم نخبگان جامعه‌اند، یک خواننده علاقه‌مند به فرهنگ و ادبیات و هنر ایران نیز، می‌تواند به سهم خود روایت خود را از داستان‌های

او داشته باشد و لذت و برداشت ویژه خود را دریابد.

تکه های آینه

در واقع آن چه تعدادی از داستانهای گلشنی را کمی دور از ارتباط و شناخت ملموس نشان می‌دهد، بهره بردن او از همان شگردهایی است که سالیان بسیاری است در دل شعر، کاشیکاری، آینه‌کاری و قالی ایرانی ننشسته است و نه در شگردهایی عجیب و غریب.

داستان‌های او تکه تکه روایت می‌شوند به همان گونه که کاشیکاری‌های عمارت‌ها، گنبد‌ها، مناره‌ها، کتیبه‌ها، ایوان‌ها و باغ‌های ایرانی.

عنصرهای داستان‌های او از یک سو مستقیم روایت نمی‌شوند و از سوی دیگر چند وجهی یا چند بعدی به نظر می‌آیند. چرا که آنها را به همان گونه روایت می‌کند که آدمی در میان آینه‌کاری‌های کاخ‌های ایرانی ایستاده باشد.

همنشینی و صداقت او آن چنان صمیمانه و دلنشین بود که حتا گریزنده‌ترین آدم‌ها، اعم از زن یا مرد، ناخواسته به سوی او جذب می‌شدند و به سادگی پذیرنده‌ی او.

تکه‌های کاشی‌ها، اگر چه هر کدام به تنهایی فاقد شکلی شناخته شده و زیبا هستند، نهایت در کنار هم ساختار و هویت تصویری را آشکار می‌کنند که بدون وجود آنها ممکن نیست. تکه‌های آینه‌ها؛ اگر چه هر کدام تصویری کج و معوج یا ناملموس را بازتاب می‌دهند، در نهایت از هر عنصر یافته جلوه‌های تو در تو و جذابی را به مخاطب می‌دهند که خود نیز بخشی ناگزیر از آن است.

همین شگرد ذره ذره نگاه کردن یا لایه لایه آشکار کردن را می‌توان در شعر فارسی هم دید. همان طور که حافظ، نشان می‌دهد با هر بیت غزل خود، از زاویه‌ای دیگر به مضمون خود می‌نگرد و نمی‌توان با خواندن یک بیت از غزل او به تمامی مقصود او رسید، داستان‌های گلشنی هم برخوردار از همین شگردند.

او به هر شخصیت یا هر عنصری از زاویه‌های گوناگون می‌نگرد و بدیهی است آن چنان که پیکاسو یا هر نقاش سبک کوبیسمی نمی‌تواند در آن واحد تمامی یک چهره را ببیند و نمایش بدهد و در آن واحد بخش‌هایی از آن را در کنار هم نشان می‌دهد، گلشنی هم همین شگرد را به کار می‌گیرد که برآمده سنت هنر معماری ایرانی است.

شگردها و شیوه به کارگیری عنصرهای داستان‌ها و رمان‌های هوشنگ گلشنی بررسی‌های بسیاری را می‌طلبند و من ضمن ارجاع خواننده به "داستان مرگ نا به هنگام راعی داستان نویسی امروز ایران" (۱)، "گلشنی هرگز نمی‌خواست قصه‌گو باشد" (۲) و کتاب *هوشنگ گلشنی، برآیند سنت و مدرنیته* (۳)، در این فرصت اندک شایسته است چند جمله هم در باره‌ی شخصیت او بنویسم.

دلنشین و شوخ

چرا که بسیار می‌توان در باره‌ی هوشنگ گلشنی دوست نوشت، کسی که همدم و همراه لحظه‌های زندگی کسی بود که او را دوست خود می‌دید. شخصیتی که در نگاه کسانی دور از فرهنگ و ادبیات، کسانی که او را به عنوان یکی از برجسته‌ترین نویسندگان معاصر نمی‌شناختند، انسانی بود دلنشین، شوخ، همراه و اهل هر گروه و قبیله و مرامی.

در این لحظه‌ها، گلشنی، دیگر به ظاهر یک نویسنده نبود، یک کوشنده اجتماعی نبود، یک مبارز خستگی‌ناپذیر در برابر استبداد و بیزار از نادانی و رخوت نبود، آدمی بود به ظاهر بدون هر گونه منش ویژه، اندیشه خاص و هدفی فراتر از زندگی روزمره.

هوشنگ گلشنی در همنشینی با مردمی عامی، که مشغله‌های فراوان داشتند و خاستگاه اجتماعی‌اشان آنها را دور از فرهنگ فعال و به ویژه ادبیات سوق داده بود، چنان کردار و گفتاری داشت که گویی سالیان بسیاری است با آنها زیسته است یا یکی از نزدیکان خلوت آنها است. این همنشینی و صداقت او آن چنان صمیمانه و دلنشین بود که حتی گریزنده‌ترین آدم‌ها، اعم از زن یا مرد، ناخواسته به سوی او جذب می‌شدند و به سادگی پذیرنده او.

یکم ژوئن ۲۰۱۰، استاوانگر

۱- ایران، ایرانی و ما، در شناخت فرهنگ و آزادی، منصور کوشان، چاپ نخست ۲۰۰۳، انتشارات آرش. استکهلم.

۲- گلشنی هرگز نخواست قصه‌گو باشد، گفت و گوی حسین نوش‌آذر با منصور کوشان، سایت رادیوزمانه، ۱ ژوئن ۲۰۱۰

۳- هوشنگ گلشنی، برآیند سنت و مدرنیته، هم کتاب مستقلی است و هم بخشی از جلد سوم *هستی‌شناسی داستان و رمان فارسی*، از مجموعه چند جلدی "جست و جوی خرد ایرانی"، که اگر چه مثل بسیاری از اثرهای دیگر در محاق توأمان ناشر و سانسور مانده است، امکان انتشار آن دور نیست.

چاپ مطلب

درباره این سایت ها

ارسال به شبکه های اجتماعی